در تاریخ ۰۵ دی ۱۴۰۲
اوامر

جلسه 44

---

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

### خلاصهٔ بحث گذشته

بحث در مراد از کلام نفسی در جملات خبری گذشت و به کلام نفسی در جملات انشائی رسید. اشاعره می‌گویند هر جا کلام لفظی باشد، چه در مورد خداوند متعال و چه در مورد انسان، چه آن کلام در قالب جملهٔ خبری باشد و چه در قالب جملهٔ انشائی، مسبوق به یک کلام نفسی است. پس وراء هر کلام لفظی، یک کلام نفسی وجود دارد. اما در مورد کلام نفسی در جملات انشائی، لازم است اشاره‌ای به مسلک‌هایی که در حقیقت انشاء وجود دارد شود و ببینیم بنا بر کدام مسلک، کلام نفسی قابل تصور است و یا ممکن است بنا بر هیچ کدام از این مسلک‌ها در حقیقت انشاء، کلام نفسی اصلا تصویر ثبوتی نداشته باشد.

### حقیقت انشاء

یکی از بحث‌های مهم در علم اصول بحث از حقیقت انشاء است. قبلا در بحث وضع به مناسبتی در مورد حقیقت انشاء به طور مفصل سخن گفته شد. در این بحث هم لازم است به آن اشاره‌ای کوتاه کنیم. بحث از حقیقت انشاء، هم دارای ثمرات اصولی است و هم دارای ثمرات فقهی و لازم است در این رابطه به طور مستقل کار پژوهشی مناسبی صورت گیرد. مثلاً در باب عقود بحثی است که آیا تعلیق در عقود ممکن است یا خیر. بعضی قائل به استحاله هستند و می‌گویند عقد یا ایقاع از آن جهت که از جنس انشاء هستند و انشاء قابلیت تعلیق ندارد، پس تعلیق در عقود محال است. اینجا لازم است که معنای انشاء را مورد بررسی قرار دهیم تا روشن شود که آیا تعلیق در آن راه دارد یا خیر. در باب بیع فضولی و اجازهٔ لاحق بحثی وجود دارد که آیا مجرد رضایت قلبی کافی است یا باید لفظی استعمال شود. آیا رضایت قلبی می‌تواند مصداق انشاء قرار گیرد یا انشاء تنها با لفظ محقق می‌شود؟ این هم ثمرهٔ دیگری است که مبتنی بر مسلک‌ها در حقیقت انشاء است. یا مثلاً بحثی است که آیا عقد با کتابت هم واقع می‌شود یا خیر. اگر لفظی در کار نباشد و فقط صیغهٔ «زوّجت» و «قبلت» نوشته شود، آیا برای وقوع عقد کافی است؟[1] در تمام این بحث‌ها لازم است یکی از مبانی در حقیقت انشاء اخذ شود.

### مسلک مشهور در حقیقت انشاء

اما در حقیقت انشاء، چهار مسلک وجود دارد. مشهور اصولی‌ها در تعریف انشاء گفته‌اند: «ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلائی».[2] در بعضی تعابیر هم قید «فی عالم الاعتبار» را ذکر نمی‌کنند و صرفاً می‌گویند «الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ». بنابر این تعریف، آنچه علت ایجاد معنا می‌شود عبارت از لفظ است. اما موطن ایجاد معنا عالم اعتبار است، یعنی لفظ معنایی اعتباری را در عالم اعتبار عقلائی ایجاد می‌کند که به آن انشاء می‌گویند. اگر کسی بخواهد معنای ملکیت و یا زوجیت را در عالم اعتبار ایجاد کند، باید از طریق لفظ این کار را انجام دهد. با تصور آن معنا، صورت ذهنی معنای ملکیت ایجاد می‌شود که اثری بر آن مترتب نیست. اگر تصور کنیم که چیزی ملک فلانی باشد، این ملکیت ایجاد نمی‌شود. لکن با گفتن لفظ «بعتُ» و «اشتریتُ» ملکیت برای او در عالم اعتبار ایجاد می‌شود. پس این الفاظ، انشائی هستند و تفسیر انشاء از نظر مشهور اینگونه است.

### اشکالات بر تفسیر مشهور

بر مبنای مشهور اشکالاتی وارد شده است. اولین اشکال اینکه لازمهٔ این تفسیر آن است که انشاء فقط در امور اعتباری راه داشته باشد، مثل زوجیت و ملکیت و مانند آن، و دیگر انشاء در امور حقیقی معنا ندارد. در بعضی امور حقیقی واضح است که انشاء راه ندارد، مثل اینکه کسی بخواهد دیوار خارجی انشاء کند. این امور اصلا قابلیت انشاء ندارند. همه قبول دارند که بعضی از امور واقعی و تکوینی قابلیت انشاء ندارند. اما بعضی امور واقعی دیگر هستند که این قابلیت را دارند. مثلاً طلب موجود در نفس از امور واقعی است. گاهی این طلب مباشری است به این معنا که شخص هنگام طلب چیزی، خودش اقدام به تحقق آن می‌کند و گاهی شخص، طلب را انشاء می‌کند تا دیگری خواستهٔ او را برآورده کند، مثل اینکه شخصی بگوید «أسقنی». دراینجا به وسیلهٔ لفظ، طلب حقیقی انشاء شده است. پس اشکال اول بر مبنای مشهور در حقیقت انشاء این است که برخی امور واقعی که نزد عرف و عقلاء، انشاء در آنها راه دارد مشمول این تعریف انشاء نمی‌شوند. شاید بعضی از اصولی‌ها کلمهٔ «فی عالم الاعتبار» را به همین جهت از تعریف حذف کرده‌اند تا این اشکال پیش نیاید. مثلا شهید اول در تعریف انشاء گفته است:

«فالأولى أن يقال: الإنشاء هو: قول أو عقد يوجد به مدلوله.»[3]

اشکال دوم: ظاهر این تعریف این است که لفظ علت برای ایجاد است، درحالیکه لفظ نمی‌تواند علت برای ایجاد باشد؛ چون معنا دو صورت است: اگر معنا از امور واقعی تکوینی باشد که علت خودش را دارد، همچنانکه هر امر واقعی علت ایجادی خودش را دارد. اما اگر معنا از امور اعتباری باشد، معتبَر به نفس اعتبار معتبِر ایجاد می‌شود و لفظ نمی‌تواند – نه در عالم تکوین و نه در عالم اعتبار – علت برای ایجاد آن باشد. بنابراین، بر ظاهر این تعریف اشکال وارد است که قوام امور اعتباری به اعتبارکننده است و نه لفظ. محقق اصفهانی هم به این اشکال اشاره کرده‌اند.[4] آقای خوئی با اشاره به این اشکال می‌فرماید:

«ان المشهور قد فسروا الإنشاء بإيجاد المعنى باللفظ. و لكن قد حققنا هناك انا لا نعقل لذلك معنى صحيحاً معقولاً.

و السبب في ذلك هو انهم لو أرادوا بالإيجاد الإيجاد التكويني، كإيجاد الجوهر و العرض فبطلانه من البديهيات التي لا تقبل الشك، ضرورة ان الموجودات الخارجية ـ بشتى اشكالها و أنواعها ـ ليست مما توجد بالألفاظ، كيف و الألفاظ ليست واقعة في سلسلة عللها و أسبابها كي توجد بها. و ان أرادوا به الإيجاد الاعتباري كإيجاد الوجوب و الحرمة أو الملكية و الزوجية و غير ذلك فيرده أنه يكفي في ذلك نفس الاعتبار النفسانيّ، من دون حاجة إلى اللفظ و التكلم به، ضرورة ان اللفظ في الجملة الإنشائية لا يكون علة لإيجاد الأمر الاعتباري، و لا واقعا في سلسلة علته، لوضوح أنه يتحقق بنفس اعتبار المعتبر في أفق النّفس، سواء أ كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن.»[5]

از اشکال اول و دوم جواب داده‌اند که ایجاد در عالم اعتبار به نحو علیت تامه نیست، بلکه به نحو اقتضاء است. لفظ، مقتضی است به این معنا که وقتی «بعتُ» گفته شد، این لفظ مقتضی برای اعتبار ملکیت است، نه اینکه علت برای یک امر تکوینی یا امر اعتباری باشد. ازاین‌رو، در بعضی موارد لفظ «بعتُ» گفته می‌شود ولی ملکیتی محقق نمی‌شود. در بحث صحیح و اعم این مطلب گفته شد که الفاظ ظرف و موضوع یا مقتضی برای اعتبار هستند، یعنی عقلاء در جایی مال را برای شخص اعتبار می‌کنند که لفظ «بعتُ» گفته شود. اعتبار در نفس است ولی لفظ مقتضی برای آن است، یعنی تا لفظ نیاید، معتبِر – چه شخص باشد یا عقلاء – اعتبار نمی‌کنند.

پس اینکه مشهور علماء گفته‌اند انشاء عبارت از ایجاد المعنی باللفظ است، منظورشان این نبوده که لفظ علت تامه است و این مطلب در نزد ایشان واضح بوده است که لفظ نسبت به امور واقعی و امور اعتباری علیت ندارد، بلکه صرفاً مقتضی است. لذا بعداً هم خواهد آمد که لفظ هم خصوصیت ندارد. لازم است موضوعی برای اعتبار باشد و فعل و کتابت و لفظ از امور اعتباری نیستند بلکه خودشان از امور واقعی تکوینی‌اند.

### مبنای مرحوم آخوند در حقیقت انشاء

ایشان در دو جا از حقیقت انشاء سخن گفته است، هم در بحث معانی حرفی بین جملات خبری و انشائی فرق گذاشته است و هم در بحث طلب و اراده این مطلب را بیان کرده است. مرحوم آخوند در تعریف انشاء می‌گوید:

«و أمّا الصيغ الإنشائيّة فهي ـ على ما حقّقناه في بعض فوائدنا[6] ـ موجدة لمعانيها في نفس الأمر ـ أي قصد ثبوت معانيها و تحقّقها بها ـ، و هذا نحو من الوجود، و ربما يكون هذا منشأ لانتزاع اعتبار مترتّبة عليه ـ شرعا و عرفا ـ آثار، كما هو الحال في صيغ العقود و الإيقاعات.»[7]

مرحوم آخوند به جای کلمهٔ «فی عالم الاعتبار» در تعریف مشهور، از کلمهٔ «فی نفس الأمر» استفاده کرده است. ایشان در کتاب «فوائد الاصول» در تعریف نفس الامر می‌فرماید:

«و المراد من وجوده في نفس الأمرية هو ما لا يكون بمجرّد فرض الفارض لا ما يكون بحذائه شيء في الخارج، بل بأن يكون منشأ انتزاعه فيه مثلا ملكيّة المشتري للمبيع قبل إنشاء التّمليك، و البيع بصيغته لم يكن له ثبوت أصلا إلاّ بالفرض الإنسان جمادا، و الجماد إنسانا و بعد ما حصل لها خرجت عن مجرّد الفرض و حصلت لها واقعيّة ما كانت بدونه.»[8]

یعنی معنا در وعاء خودش موجود است، نه اینکه یک امر فرضی باشد. در این تعریف از کلمهٔ نفس الأمر استفاده شده است که هم شامل عالم خارج شود و هم عالم ذهن و هم عالمی وراء این دو. وقتی در فلسفه گفته می‌شود وجود نفس الأمری، یعنی وجودی که برای خودش واقعی دارد و لکن واقع آن ممکن است در عالم اعتبار باشد، یا مجرد تصور در عالم ذهن باشد و یا عالم خارج. بنابراین، نفس الأمر یک معنای وسیع‌تری دارد.

مرحوم آخوند در توضیح عبارتِ «الصيغ الإنشائيّة موجدة لمعانيها في نفس الأمر» می‌فرماید: «أي قصد ثبوت معانيها و تحقّقها بها» و دوباره می‌گوید: «و هذا نحوٌ من الوجود». چند مطلب در این عبارت وجود دارد. اولاً صیغه‌های انشائی معنایی را در –نفس الامر ایجاد می‌کنند، یعنی قبل از اینکه لفظ «بعتُ» بیاید ملکیتی نبود و بعد از لفظ است که ملکیت در نفس الامر موجود می شود. سپس ایشان تصریح می‌کند که وجود انشائی نوعی از وجود است. فلاسفه چهار نوع وجود را بیان کرده‌اند: وجود خارجی، ذهنی، لفظی و کتبی. مرحوم آخوند نوع پنجمی از وجود را در اینجا معرفی کرده است.

البته این ظاهر کلام آخوند است و بعداً از محقق اصفهانی تفصیلی را در این رابطه خواهیم گفت. وجود خارجی، ما به ازاء خارجی می‌خواهد. ذهن هم جای مفاهیم و تصورات است. با نوشتن کلمهٔ «ملکیت» نیز ملکیت کتبی موجود می‌شود. لفظ «ملکیت» هم به آن وجود لفظی می‌دهد. اما ملکیت انشائی نوع پنجمی از وجود است. همچنین، یک طلب تکوینی داریم که انسان در نفس خود چیزی را طلب و سپس برای تحقق آن اقدام می‌کند. یک مفهوم طلب داریم که صورتی ذهنی است. وجود لفظیِ طلب و طلب کتبی نیز روشن است. اما در کنار آنها، یک طلب انشائی داریم که نوع پنجمی از وجود است و لفظ «إفعل» موجِد این طلب انشائی است و آن را در نفس الامر ایجاد می‌کند.[9]

بنابراین، از نظر مرحوم آخوند انشاء یک نوعی از وجود است و آثاری بر این وجود مترتب می‌شود. از این جهت مرحوم آخوند می‌فرماید وقتی انشاء ایجاد شد عقلاء امری را اعتبار و بر این اعتبار آثاری را مترتب می‌کنند. در بعضی موارد آثار شرعی و بعضی موارد آثار عرفی بر آن مترتب می‌شود. از این جهت، بنا بر مسلک آخوند در حقیقت انشاء، اگر انسان دیوانه‌ای بگوید «بعتُ»، ملکیت انشائی ایجاد خواهد شد، یا اگر غاصبی که می‌داند مال برای خودش نیست آن را با لفظ «بعتُ» بفروشد، ملکیت انشائی محقق خواهد شد. همچنین است در بیع فضولی و بیع مکرَه، در تمام این موارد انشاء ایجاد شده است، لکن در بعضی از موارد که تمام شرایط جمع باشد یعنی لفظ «بعتُ» از شخص عاقل بالغ مالک مختار صادر شده باشد، در اینصورت

این اعتبار منشأ برای اعتبار عقلاء خواهد شد. اعتبار عقلاء نیز موضوع برای ترتب آثار خواهد بود. اما در جایی که شرایط وجود نداشته باشد مثل جایی که دیوانه‌ای یا کودکی انشاء کند دیگر بر این ملکیت انشائی، اعتبار عقلائی مترتب نخواهد شد.

پنج مطلب از این تحقیق آخوند به دست می‌آید. مطلب اول این است که جناب آخوند یک نوع جدیدی از وجود را در اینجا معرفی کرده است. در مقابل ایشان یک قاعدهٔ فلسفی وجود دارد که «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد». هر وجودی تشخص دارد، مثلاً زید خارجی با مشخصات فردی اعم از قد و وزن و رنگ و مانند آنها موجود می‌شود و وجود بدون مشخصات محقق نخواهد شد. همینطور در وجود ذهنی و تصوری زید و وجود لفظی و کتبی زید که هر کدام مشخصات ویژهٔ خود را دارند. حال اگر وجود انشائی نوعی از وجود است، تشخص آن به چیست؟ مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید تشخص آن به لفظ است، یعنی لفظ به این وجود انشائی تشخص می‌دهد. لذا اگر لفظ تکرار پیدا کند، انشاء تکرار می‌شود. ایشان می‌فرماید:

«و لا یخفی انّ مشخّصات هذا النّحو من الوجود انّما هو بشخص المنشئ و شخص لفظه و إن کان ما قصده من المعنی غیر متشخّص بمشخّصات وجود آخر، بل کان صادقا علی الکثیرین، و الحاصل کونه جزئیا حقیقیا بملاحظة هذا الوجود و إلاّ لا یکاد یوجد، ضرورة انّ الشّيء ما لم یتشخّص لم یوجد، لا ینافی کونه غیر متشخّص بحسب وجود آخر لا دخل للصیغة به کالوجود الخارجيّ أو الذّهني، فیصحّ استعمال الصیغة في إیجاد معناها و إنشائه بهذا النّحو من الوجود، و إن لم یکن ما هو مصداق مفهوما بالحمل الشّائع الصّناعي بموجود أصلا، فبصیغة الطّلب مثلا ینشئه و إن لم یکن بطالب یطالب حقیقة، بل لداع آخر، فالصفات القائمة بالنّفس من طلب شيء أو ترکه، أو استفهام أمر أو ترجّیه أو تمنّیه، إلی غیر ذلك من الصّفات الثّابتة لها الصّادقة علیها مفاهیمها بالحمل الشّائع الّذي ملاکه الاتّحاد بحسب الوجود الخارجي، لا دخل لها بما هو مفاد الصیغة أصلا إلاّ دعوی اعتبارها في استعمال الصّیغة في معانیه الإنشائیّة علی نحو الحقیقة بمعنی انّه یعتبر في کون صیغة الأمر مثلا حقیقة في إنشاء الطّلب، و الطّلب الإنشائيّ کون المنشئ طالبا للمأمور به حقیقة، و کون الدّاعي له إلی الإنشاء هو ذلك، لا أمرا آخر کالسّخریّة أو التّهکم أو التّهدید و التّوعید و غیرها، بحیث لو استعملت فیه لهذا الأمر کان مجازا. إذا أتقنت ذلك ظهر لك صحّة إنشاء المفاهیم و إیجادها في نفس الأمر بنحو عرفته مع عدم تحقّقها في الخارج و انطباقها علی ما یصدق علیه بالحمل الشّائع الصّناعي، کي یستکشف بعدمه عن عدم استعمالها في إنشاء تلك المفاهیم، غایة الأمر لزوم المجاز من عدم تحقّقها في الخارج لأجل انتفاء القید لا ذات المعنی، کما لا یخفی، و الوجدان شاهد صدق علی انّ المعنی المنشئ بصیغة الأمر مثلا في مقام البعث و مقام التّهکم أو الوعد و الوعید لا یکون إلاّ واحدا، و انّما الاختلاف في الدّواعي و الأغراض.»[10]

مطلب دوم در کلام آخوند این است که در بعضی موارد هیچ طلبی در واقع وجود ندارد اما انشاء موجود است، مثل اوامر امتحانی. در جایی که مولی می‌خواهد عبد خود را امتحان کند، اصلا مطلوبی ندارد اما به عنوان امتحانِ عبدِ خود، از صیغهٔ إفعل استفاده می‌کند. در اینجا وجود انشائی محقق شده است و وجود انشائی دیگر مقید به وجود طلب نیست. مطلب سوم اینکه بنا بر تفسیر مرحوم آخوند، انشاء اختصاص به امور اعتباری ندارد و در غیر آن مثل طلب، تمنی، ترجی و مانند آن هم جریان دارد.

مطلب چهارم این است که آخوند در کتاب فوائد الاصول بعد از اینکه تحقیق خود در باب انشاء را بیان می‌کند می‌گوید فرق بیان جملهٔ خبری و انشائی در مفاد «کان تامه» و «کان ناقصه» است. انشاء مفاد کان تامه است که عبارت باشد از ثبوت شیء، ایجاد شیء و وجود شیء. اما خبر مفاد کان ناقصه است، یعنی ثبوت شیءٍ لشیءٍ. مطلب پنجم نیز در فرق میان انشاء و خبر –است. انشاء حقیقتی است که نبوده و سپس موجود شده است، اما خبر یا قبلا بوده است و یا الآن موجود است. ایشان می فرماید:

«و امّا الصّیغ الإنشائیّة فهي علی ما عرفت بما لا مزید علیه في الفائدة السّابقة موجودة لمعانیها في نفس الأمر، فالمدلول بها إنّما هو ثبوت المعاني في نفس الأمر الّذي هو مفاد کان التّامّة إثباتا و إیجادا، لا ثبوت شيء لشيء الّذي هو مفاد کان النّاقصة تقریرا و

حکایة. و من هنا ظهر الفرق بین الإنشاء و الخبر من وجهین:

أحدهما: انّ مفاد الإنشاء مفاد کان التّامّة، لا مفاد کان النّاقصة. ثانیهما: انّ مفاد الإنشاء یوجد و یحدث بعد ان لم یکن و مفاد الخبر یحکی به بعد ان کان أو یکون.»[11]

اشکال بر مبنای آخوند

بر کلام ایشان چند اشکال وارد است. اولاً انشاء از امور عرفی و عقلائی است مثل خبر. اینکه کلام را به دو قسم خبری و انشائی تقسیم کرده‌ایم امری عرفی و عقلائی است، به این معنا که عرف و عقلا در محاوراتشان گاهی از کلام خبری استفاده می‌کنند و گاهی از کلام انشائی. پس باید برای انشاء یک معنای عرفی به دست داد. مرحوم آخوند برای توضیح حقیقت انشاء نوعی از وجود را تصور کرده است که فقط بإمکانٍ من العقل قابل تصور است. عقل می‌گوید در کنار چهار وجود دیگر، قسم پنجمی وجود دارد به نام وجود انشائی، و لکن این یک تفسیر عقلی است. تحلیل عرفی زمانی است که وقتی به عرف ارجاع دادیم ما را تصدیق کند و مرادمان از عرف، عرف متوجه و دقیق است و نه عرف جاهل. به نظر می‌رسد عرف وجود پنجمی به نام وجود انشائی را نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد. عرف می‌گوید گاهی می‌خواهم به وسیلهٔ لفظ، معنایی را ایجاد کنم، اما اینکه این معنا دارای نوع پنجمی از وجود می‌شود و طبق قاعدهٔ «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد»، به وسیله لفظ تشخص پیدا می‌کند، این مطالب در تفسیر عرفی راه ندارد.

**وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ**

## منابع


- آخوند خراسانی، محمد کاظم. فوائد الأُصول. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي. مؤسسة الطبع و النشر، 1407.
- ـــــ. کفایة الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسین في الحوزة العلمیة بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین. نهایة الدرایة فی شرح الکفایة. 6 ج. بیروت: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، 1429.
- الروحانی، محمد. منتقی الأصول. 7 ج. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. قم: دارالهادی، 1417.
- شهید اول، محمد بن مکی. القواعد و الفوائد في الفقه و الأصول و العربیة. 2 ج. قم: مکتبة المفید، بی‌تا.
- فاضل لنکرانی، محمد جواد. رسائل في الفقه و الأصول. قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار (علیهم‌السلام)، 1428.


[1]ـ در سال 1416 ق. به مناسبت کنگرهٔ محقق اردبیلی رساله‌ای در این باب به قلم استاد نوشته شده است که در کتاب «رسائل فی الفقه و الاصول» با عنوان «رسالة في اعتبار الکتابة في الفقه الإسلامي» به چاپ رسیده است. ایشان در آن رساله فرموده‌اند که کتابت، صلاحیت برای انشاء دارد، لکن در حد الفاظ نیست. (محمد جواد فاضل لنکرانی، رسائل في الفقه و الأصول (قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار (علیهم‌السلام)، 1428)، 125.)

[2]ـ محمد الروحانی، منتقی الأصول (قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413)، ج 1، 130-131.

[3]ـ محمد بن مکی شهید اول، القواعد و الفوائد في الفقه و الأصول و العربية، ١ (قم: مکتبة المفید، بی‌تا)، ج 1، 253.

[4]ـ محمد حسین اصفهانی، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة (بیروت: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، 1429)، ج 1، 274.

[5]ـ ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 22.

[6]ـ فوائد الاصول (للمصنّف): ١٧.

[7]ـ محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسین في الحوزة العلمیة بقم، 1430)، ج 1، 128.

مرحوم آخوند در کتاب «فوائد الاصول» در تعریف انشاء می‌فرماید:

«فاعلم انّ الإنشاء هو القول الّذي یقصد به إیجاد المعنی في نفس الأمر، لا الحکایة عن ثبوته و تحقّقه في موطنه من ذهن أو خارج، و لهذا لا یتّصف بصدق و لا کذب بخلاف الخبر، فانّه تقریر للثّابت في موطنه و حکایة عن ثبوته في ظرفه و محلّه، فیتّصف بأحدهما لا محالة.» (محمد کاظم آخوند خراسانی، فوائد الأُصول (تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي. مؤسسة الطبع و النشر، 1407)، 17.)

[8]ـ همان.

[9]ـ گفتیم که کلمهٔ نفس الامر در فلسفه یک عنوان جامعی است که تمام ظرف‌های وجود را شامل می‌شود، حتی در جایی که چیزی نه مقید به ذهن است و نه خارج، مثل اینکه می‌گویند «الماهیة من حیث هی هی» یعنی در عالم نفس الامر، نه مقید به وجود خارجی است و نه مقید به وجود ذهنی، بلکه من حیث هی هی یعنی در نفس الامر خودش.

[10]ـ آخوند خراسانی، فوائد الأُصول، 18.

[11]ـ همان، 25-26.